

پیغمبر خدا شما در روز قیامت و حال آنکه سخن رحمت مسروع است خدا لقمه عتوقی او کشته عیبها و الحق عند
 ولی الامه مجموع یدق کفر و بدو اولاد مرا یا حاضر نبودید شما و حق نزد صاحب امر مجموع است اسلمتمو هم بایدی
 الظالمین فما لعنکم له ایوم عند الله مشفوع بکذا استبه انوار اور دست ستمگران پس میت از شما کسی
 امروز در شفاعت کرده شد ما کار غلبه الطف از حضرت و اقلک المنا یا ولا عمن مد فوع چه عظیم بود
 صبح کردی که حاضر شده نذ عترت رسو کند برای موت و میت از آنها انتی دفع کرده شده و اما این پیدا فلما وصل
 الیه کتاب این زیاد کتب الیه یحمل داس الحسین علیه السلم و رؤس من قتل معه
 و عمل ثقاله و سائنه و عباله نام این زیاد بعلی بن الحسین علیها السلم فعل بغل و عنقه
 و استدی بجعفر ابن تقیبه العایدی فسلم الیه الرؤس و الاما یها و الشام هار بها
 جعفر الی الشام کما یسایا الکفاد و تصفی و جوهن اهل الاقطار و لیکن برید پس هر گاه نزار
 خط این زیاد رسید بسوی او نوشت که سرچین را و سرهای کسی که با او کشته شده اند با اقبال و احوال در زمان د
 فرزندان روانه کند پس این زیاد در باره علی فرزند حسین فرمان داد تا طوقی گران در گردنش انداختند و محضرتی
 عادی را طلب کرد و سرهای کشتگان و بندگان در زمان را با و بسپرد پس جعفر ملعون انهار بسوی شام برد چنانکه
 بندهای کفار را می برند و مردم نوای روهای اینها می نگرند و سمع نوح الملائکة فی اول منزل
 نزلوا قاصدین الی الشام فجلوا یا کلور و بشر بون و حیوان بالواس فخر جنت کف
 من الحایطه معیسا قلم من حدید فکتب اسطر ابداهم نوحه فرشتگان در اول منزل شنیده شده فرود
 آمدند در حالیکه قاصد شام به دهن پس در شامی با بکه خوردند و می نوشیدند و شامی بسری بردند کفی از دیوار برآ
 رفتی آئین ، خود داشت پس کون سهری چند بنوشت اتوجوا امة فلت حسینا شفاعة حده
 یوم الحساب یا امید خورند و نشت کردی که گشتمند حسین را شفاست جد اور در قیامت هیا در و الی
 الکف لیاخذنها فغاب ثم استعملوا بما کالوا فیه فاذا الکف قد عادت و کنت پس

بسوی کف شتا فتنه انرا کجند پس آن کف نایبش من باز مشغول بطعام و شراب شدند باز آن کف برآمد و نوشت
 نداء الله ليس لهم شفيع وهم يو القمه في العذاب بعد ان كنت باري انما شفيع شفاعت كسند و رانها
 روز قیامت در عذاب خواهند ماند فقاموا اليها فقامت شر اشتغلوا في الاكل والشرب فنزلت و
 كتبت پس باز بسوی آن کف شتا فتنه چون قریب رسیدند آن کف نایبش نیا فتند بعد از آن چنان بطعام و شراب
 مشغول شدند پس باز برآمد و نوشت و قد قتلوا الحسين بحكم جور و مخالف حكمهم الحكم الكتاب بربك
 حسين را حکم ظالمی و مخالف است حکم ظالمان حکم قرآن را و روی فی کتاب مناقب القدر ائمه لما حمل
 رأسه عليه السلام حين الليل فنزلوا عند راجل من اليهود فلما شربوا وسكروا قالوا عند
 نداء من احسب فقال دوه لي فاروه وهو في الصنده وفي يسطع منه التور نحو السماء و كتابنا
 قدیم مرویست که برگاه سر حسین علیه السلام همراه جمعی از منافقان بسوی شام فرستاده شد تا یکی شب آنها را فرود گرفت آنرا
 نزد مردی از یهودی فرود دادند شراب خوردند و دست شدند گفتند که پیش ما سر حسین است یهودی گفت ما را بیا سید
 پس او را بنمودند و آن سر و صندوقی بود که آنان نوری بسوی سما بندگی شود و تعجب سنده الیهودی فاستودعته
 وقال للرأس اشفع لي عندك فانطق الله الرأس نقا انما شفاعتني للحمد بين ولست بحمد
 فجمع الیهودی اقربا بآیه ثم اعطى الرأس وصنعه في طنجيت وصبت عليه ماء الورد و دوطع
 فيه الكافور والمسك و العبر پس یهودی آنان تبعید شد و آن سر را آذان جفا کاران دو بیت گرفت و با سر
 گفت شفاعت من پیش جد خود بکن پس بر حکم صا کویا شد و گشت شفاعت من در باره است محمد است و تو از است
 محمد نیستی پس یهودی خویشان خود را فرا هم آورده و آن سر را در طنجیت بنهاد و کلاب بر آن پاشید و کافور مشک
 در عنبر بر آن پاشید ثم قال لا اولاده واقربا بآیه هكذا قال ابن بنت محمد فاسلم على يديه ثم
 بالهفاه حيث لم اجدك حنا فاسلم على يدك واقابل بين يدك فلو اسلمت الالات
 اشفع لي يوم القيمة فانطق الله الرأس فقال بلبان فصد ان اسلمت فانالك شفيع فانه

نام کتاب و سکت فاسلم الیجان و قریبیه بعد از آن خطاب سپهر مبارک پدید شهبه کرده گفت درینجا
 درجه سنی محمد مصطفی زیاده تا بدست اسلام می آید و در اینجا روزه نرسید فتم تا بدست تو اسلام می آید و در
 پیش رو با شهنشاهان نامت بگردم پس اکنون اگر اسیرم موی آرد من برای تو شفیع ام همین است مرتبه فرمود
 و خارش شد بر آن بر روی با نوزادان اسلام آوردی سال پس لها جا تو بر اسر حسین علیه السلام
 و لو انزلنا من السماء حذو راء من سود عنه انما انزلنا من السماء حذو راء من سود عنه انما انزلنا من السماء
 فانما هم بعشره الا انهم و هم و اذن التوس و دخله صوت معناه فسمع صوتا ولم يرتخصا طوا
 لث و طوبى لمن اذت حرمته و در کتاب حنا پس مذکور است که هرگاه سرسین چیده بشلام آورد آن روز
 شری نرود آورد و چون ایستاده بود بر آن روز پس دید که در آن از زمین سر بر می آید و بسوی آسمان می رود پس
 ایستاده بر روی زمین و در سوسه ها آورده پس شنیده آوازی و ندیده شخصی را که خوشتردی باد برای او
 و خوشتردی باد برای آن که نامت بر من آید بی شنیده آوازی شنیده فرغ الواهب دأسه و قال یا رب بحق
 عیسی قام هذا التراس بالکنده عی و تکلم الی و قال یا واهب ای شی نرید قال من انت
 قال ما انت قال اما من محمد المسطی و اما من نعتی المرتضی و اما من فاطمة الزهراء و اما
 المقبول کما یطار من لعلوه انا العظمتان و ست فوضع الواهب وجهه علی وجهه و قال
 لا اربع و جنبی من جهلی من نقول انا تفعلک یوم القیامه پس سب سر خود را برداشت
 و در عا کرد و خیزا بتی بین سر را با من برستی و از پس سر پدید شهبه در سخن آید و گفت ای رهب چه خوبی
 را بهب گفت تو کستی که تسم بر زنده محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس علی مرتضی و منم که گوشه فاطمه زهرا و منم که شسته و شست
 که با و منم که ستم رسیده شما و ستم شهبه ان گفت و خاموش شد پس رهب روی خود بر روی آن سر نهاد و گفت
 روی خود را از روی تو بر کنوا هم در دست تا بجوی که من در روز قیامت شفیع تو ام فتکلمه التراس و قال ارجع
 الی دین جدی محمد صلی الله علیه و آله و سلم ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد

رسول الله فقل له الشفاعة فلما اقبلوا احزن ومنه الواسر والذراهم فلما بلغوا الوادي
 نظروني لئلا يراه قد صارت محاذوا پس سر بسجین در آمد و گفتم که بدین عهد من محمد صغری در آن سر رهسپ
 که نهجهت بر زبان رانده نگاه شنانت اورت که کرد و چون در وادی رسیدند در ایام را و بدند که سعاد شده است
 السید قال ابن بیهقه وحید ندکت اطواف الست فاذا انا برسول الله صغری
 مؤذراک فاعلا فقلت له ناعبد الله اتق الله ولا نصل منهل هه فان دنو نکت بوکانت منهل
 او در ایام طارد و ورق الا شجار فاستغفرت الله عفرها لک انه عفورا حیدم بد مرتضی علم
 هندی گفتم که این هبعه در حدیث خود گفت که من اطواف خانه کعبه می کردم تا گاه مروی را شنیدم که منکر به خدا با
 مرا این مرزوم کفار و ازم که مرا بی مرزی پس از او گفتم که ای عمنده خدا از خدا بر سر و مثل این همان بر رب
 ای که بنده خدا اگر کنایان توانست قطره ای باران و بر کبابی در قنار بودی و مغفرت از خدا سحوا سی در
 عمر و رحم است به کنیدی قال فقال لی ادن می حتی خیرک ببقتی فانتنه فقال اعلمنا
 کنا حسن لغرامن سادع رؤس الحسین الی الثاء فکننا اذا اسبنا وبعنا الرأس سبنا
 ابوت و شربنا حن سو شربت فشراب احبابی بلاء صنی حر و اولم اشرد معلوم من بعد و بدایس
 این گفت که نزدیک است تا من خود را به تو برانم چون نزدیک است شدم گفتم بدان که من از جدی خواه که با سر سینه
 بسوی شام می رفتند بودیم و چون شام شدی سرش را در زنا بوت نهادی و گروا گرد تا بوب شام نوشید
 شبی یاران من خمر خورده دست شدند من آن شب با آنها خوردم فلما حلت اللیل سمعت و عد ادرها
 انما فاذا ابواب السماء قد فححت و نزل آدم و نوح و ابراهیم و اسحق و اسمعیل و یسنا محمد
 صل الله علیه و آله و معهم جبرئیل و خلق من البسل نکهة قل ما حبرئیل سن ما لوب فاخرج
 الرأس و ضمه الی نفسه و قبله ثم فعل کذا لک الایبیاء کلهم و یکی التبی ۳ علی را سوا الحسین
 علیه ایشام و عمر الایبیاء و چون شب تاریک شد خروش رعد را شنیدم و در غنای برقی را دیدم پس

یک نگاه در غای سپهر و آشنده و آدم و فوج و ابراهیم و اسحق و اسمعیل و سید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را با جبرئیل
 و جماعتی از فرشتگان و زود آمدند پس جبرئیل علیه السلام نزد ما بوقت آمد و بر ما بر آورد و در کنار گرفت و بوسه داد و چنین
 پیغمبران در آغوش کشیدند و بوسه دادند و پیغمبر خدا محمد مصطفی بر سر حسین بگریست و پیغمبران عزاداری کردند و قال له
 جبرئیل یا محمد ان الله امرنی ان اطیعک فی امتک فان امتی ذلزلت بهم الارض و جعلت
 عالمها سافلها کما فعلت بقوم لوط فقال ابی ای جبرئیل فان لهم معی موقعا بین یدی الله یوم
 القیامه ثم جاء الملائکه فحونا یقتلوننا فقلت الامان یا رسول الله فقال اذهب لا اغفر
 لک و جبرئیل گفت ای محمد خدا مرا حکم داده است که درباره است تو سلطع تو باشم پس اگر بفرماید زمین را با ما
 در زلزله در آورم و زیر و زبر کرد آنم چنانچه با قوم لوط کردم پیغمبر خدا منع کرد و گفت ای جبرئیل برای اینها با من پیش خدا
 سؤالی هست روز قیامت آن مرد گوید که بعد از آن فرشتگان بسوی من آمدند تا مرا بکشند گفتم الامان یا رسول الله
 فرمود برو خدا ترا ایام نزد و لما قرب القوم براسه و نساؤه و الاساری من رجاله من لعلک
 کتبوا الی صاحبها فامر بالرایات فشرت و خرج الصبان یتلقونهم علی غومر بسته
 امیال فقالت امر کلکوم ایا دالله کترکم و سلط علیکم من لقتکم ثم علی ابن الحسین علیها
 السلام و قال هرگاه مردم با سرسین و با زمان او بایند یا آن مردان او نزدیک بیدک آمدند صاحب
 خبر دادند پس آن شقی حکم داد تا را اینها را برافراختند و لوکان بر آمده بر مسافت کتمش پس با هم ملاقی شدند پس
 ایم کلکوم فرمود خدا کثرت شمار اطلاق کرد اند و بر کمار و بر لشاکسی که شمارا بکشند پس امام زین العابدین علیه السلام
 بگریست و گفت هو الزمان فلا تفتنی عجایبه عن الکلام و ما یهدی مصایبه این کردش زمانه است
 پس سپری خواهم عجایب آن از گریان و آخر نمیشود مصائب فلین شعری الی که ذاتجا ذبنا فتونه
 و نرانالمر تجاذبه پس کاش دانستی که تا چند حسرت و منازعت خواهد کرد از من آنات و بلائی آن کان
 دارد از من که انتقام از وی خواهم گرفت یسری بنا فوفی اقباب بلا و طاع و سائق العیس یحی عنه

غار به برده مشوم باری با او شایسته است و حال آنکه مشتمل بر هم منع میکند از خود پندت او را که اسامی
 اسادی الترمذی منہم کانتقالہ الخنازکاذبہ کویا ما از بندیان روم ایم در میان آنها کویا کجھ فشا کعبه و مع
 کفرتم برسول الله و حکم فکنتم منہ من صلبت من ذبہ ناسبای کرویہ برسول خدا و ای بر شعایر
 شد بر شعایر اندک بیکه مذہب آنها صلات و کراہی است قال السيد فلما فرجوا من دمشق ذنت
 امر کلوم من مشیم و کان فی حملتہم فقالت الی الیک حاجة فعال ما حاجتک قالت انا
 دجلت بنا البلد فاحملنا فی دواب قلیل الظارة و تقدر الیہم ان یخرجوا ہذا الیہم
 من بین الحامل و یخوننا عنہا فقد اخبرنا من کثرہ النظر الینا و نحن فی ہذا
 الحال سید کویہ کہ ہر گز ہ نزدیک و شوق رسیدند ام کلوم نزد شمر کہ از ہوا ہوا آمدہ گفت ہر ابا تو ما جتی ہست پس گفتہ
 بگوید حاجت داری فرمود کہ چون ما را در شہر در آری پس ہر ما را از دوری کہ نفاہ کیان کم داشتہ باشد دیکو کہ بیرون ہر ہر
 از میان نعلہا دیکو کنند ما را از سر ما کہ ما رسوا شدیم درین حال شبہ اکثرت نفاہہ فامری فی جواب سوالہا
 ان یجعل التروس علی الترماح فی وسط الحامل یعیامنہ و کفرا و سلت بہم بین النظارة
 علی نلتک الصفتہ حتی انا ہم باب دمشق فوقفوا علی داج باب المسوی الجامع حیث
 یقام السبی والاسادی پس در جواب سوال ام کلوم سبب بغدادت و کذا ہوا آمدہ کہ سر ما ہر شہر
 لضب کنند و در میان نعلہا دارند و ہا ایسان نفاہ کیان برہان بیہاست می ہر ہر ہر ہر و شوق رسیدند پس بہ
 بانکا سید جامع کہ مقام پیام بندین و اسیران بود ایستادند نجاع شیخ فقلت الخال و دنا من لیسنا الخین
 علیہ السلم و عیالہ فقال الحمد للہ الذی قتلکم و اہلکم و اراح البلاد من ذبنا لکم و یسکن
 امیر المؤمنین منکم فقال لہ علی بن الحسین علیہ السلم یا شیخ ہل قراحت القوان قال نعم
 ہر خلال یا خال پیر مردی آمد و از زمان و فرزند ان سین نزدیک شد و گفت شکر ندای را کہ شمارا گشت و چاک کردہ
 دراحت و او بخارا از مردان شعا و قادر کردہ نید امیر المؤمنین را ہر شعایر امام زین العابدین علیہ السلم فرمود

کرای پسر مرد قرآن خواند گفت بی خوانده ام قال فهم عرفتم هذه الآية قل لا اسئلكم عليه اجراً
الا لودعة في القبري قال الشيخ قد قرأت ذلك فقال علي عن القبري يا شيخ فهل قرأت
هذه الآية واعلموا انما عنتم من شيء فان الله حمسه للرسول ولذي القبري قال نعم
قال علي فحن القبري پس گفت ايايه قل ما اسئلكم عليه اجراً الا لودعة في القبري يعني بگوئی
که میخواهم از شما اجری بر رسالت مکر دوستی قبری را دریافت کنم گفت بی دریافتی ام امام جعفر گفت که ما قبری هستیم
وای شیخ آیه واعلموا انما عنتم من شيء یعنی به ایندای کرده مردم غنبت نموده شما چیزی را بر شکیه غم آن از
برای خدا و از برای رسول خدا و از برای ذی القبری است خوانده گفت بی امام گفت که ما قبری هستیم یا شیخ و هل
قراءت هذه الآية انما يريد الله ليدن بهب عنكم الرحمن اهل بيت و يطهرکم تطهيراً
قال الشيخ قد قرأت ذلك قال علي فحن اهل البيت حصصنا بآية التطهير يا شيخ
وای شیخ آیه انما يريد الله ليدن بهب عنكم الرحمن یعنی این است که بخواند خدا که به برد از شما این است رسالت ناپاکی را دگر
کردند شمار را بلبابت کامل خوانده گفت بی خوانده ام امام گفت ما اهل بیت ایم که خدا بآیه تطهیر ما نختص ما عنتم
الشيخ ساكتاً فادما على ما تكلم به وقال بالله انكم هم فقال علي من الحسين عليه السلام
الله انا لحن هم من عند رسلك وحق جدنا رسول الله انا لحن هم پس درین حال آن پسر در
خاموش ماند و از گفته نزد پشیمان گشت و گفت بخدا که آنها شما هستید علی بن سین گفت بخدا و بحق جدا که انبای شک
و شبیه ما هستیم فی الشیخ و روی عمامته و دفع رأسه الى السماء وقال اللهم اني ابرأ اليك من عدو
ال محمد من جن والنس پس آن پسر مرد ازین سخن بگریست و عمامه بر زمین زد و سر خود را بسوی آسمان برد
و گفت مذايا من يبارم از دشمنان آل محمد از پری باشند یا از مردم شر قال هل لي من توبة فقال له نعم
ان تائب الله عليك وانت معنا فقال انا تائب فبلغ يزيد بن معاوية حديث الشيخ
فامر به فقتل بعد اذن گفت توبه من پذیرفتیم خواهد شد امام فرمود اگر توبه میکنی خدا توبه ترا می پذیرد و توبه

خوابی شد گفت س تو بگویم چون این نمیدیدید رسید حکم داد تا آن پیر مرد را کشند و درون آن بعضی
 فضلاء التابعتین لما شهد بواس الحسین علیه السلام بالشام حتى نفضه شهر امن بجمع محله
 فلما وجد ولا بعد اذ فقدوه سئلوه عن سبب ذلك فقال الا ترون ما نزل بنا ثم انشأ
 روایت است که بعضی از فضلاء تابعین هرگاه دیدند حسین علیه السلام را در شام دیدند خود را تا یک ماه از جمیع ممالک
 خود پنهان داشتند چون او را بعد از گم گشتن یافتند او را از سبب آن پرسیدند گفت آمانی بیند آنچه بر ما نازل شده
 بعد از آن که ما را بر اسلک یا بن بنت محمد قتلوا جهادا عاید من رسول الله و آوردند سر ترا ای پسر
 دخترم مسفتی و ستند انکار اعمال آنکه پناه گیرند بودند بر رسول خدا قتلوا و عطشانا و لما نزل قوا فی قتلک
 التاریل و اللنح یلا کشته نداشتند و اظهار نمودند در قتل تو تاویل و تنزیل یا و یکبر و بان قلت و
 بما قتلوا بک التلبیه و المهلبله و تخیر میگویند بگفته شدن تو و حال آنکه گفته اند بسبب تن تو بگم و تلبیه
 و روی صاحب کتاب المصباح با سند الی جعفر بن محمد قال قال لی ابی محمد ابن علی سئلت
 ابی علی بن الحسین عن سبب یزید له فقال حلق علی بعیر یطع بعیر و طام و داس الحسین
 علیه السلام علی علم و نسوتنا خلفی علی بعال فاکف و الفارطه خلفنا و حولنا بالرماح ان
 دست مراجع ناعین قرع راسه بالرمح حتی اذا دخلنا دمشق صاحب صایح یا اهل
 الشام هولاء سببا با اهل البیت الملعون صاحب کتاب صیاح بوسایطه از امام جعفر صادق علیه
 السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که مردم محمد باقر از پدر خود علی بن الحسین علیه السلام از چگونگی برداشتن
 او را بسوی یزید پلید پرسید پس گفت نشاید مرا بر شتر کنی لکن برهنه پشت و سر حسین علیه السلام بر نیزه و
 زمان پس با بر استی های عیناک و ستمگران از پس و جوانب مانیزه در دست بودند اگر چشم کسی از ما شک
 ناکشدی سرش را بر نیزه کوفتند یا تا پیرین نسق چون داخل دمشق شدیم مردی آواز برداشت و گفت ای مردم

شام اینان است میان اهل بیت ملعون اندوای برایت ملائمه براندیش و جبابره جنگایش که اهل بیت رسالت
 سالت را با وجود امان اسلام اهل بیت ملعون ناسند و در حق صاحب المناقب **ابن سهل** **ابن سعد** قال
 خرجت الى بيت المقدس حتى توسطت بالشام فاذا انا بمدينه مطروقة الا انها اكثر
 الا انها قد علقوا الشوره والعجب والذی یباح **«فهم فرحون»** حشر و ن و عذاهم **سما** **طبعین**
بالذوق **والقبول** **فقلت** **فی نفسی** **لاهل الشام** **عبد** **لا** **اعرفه** **لکن** **صاحب** **كتاب** **نائب**
 روایت میکند که سهل ابن سعد کویة الحرم بیت المقدس روانه شدم با این شام دردم پس ناگهان شهر را دیدم که
 نهر بسیار درختان بشمار دارد و پیروهای دیب فرزند بشدند و آنها از پیششاران و فرزندانشان گذشتند و در پیش آنها
 زمانی بستند که در بی بی نوزده و مردم را ستر و عینا زنده پس با خویشان گفتند که امروز ایشا را عید است که ما می شناسیم
 فرایت قوم ما محمد ثور فقلت یا قوه **لکم** **بالشام** **عبد** **لا** **اعرفه** **لکن** **قالوا** **یا** **شیخ** **نراک**
اعرابیا **فقلت** **انا** **سهل** **ابن** **سعد** **قد** **رايت** **محمد** **اصلى** **الله** **عليه** **والآله** **قالوا** **یا** **سهل** **ما**
اعجبک **السَّمَاء** **لا** **تمطر** **دما** **والا** **ارض** **لا** **تخسف** **با** **اهلها** **قلت** **ولم** **اذاک** **قالوا** **هنا** **دع**
الحسین **عم** **عتر** **محمد** **بهذا** **من** **ارض** **العراف** **پس** **قومی** **زید** **مکه** **با** **هم** **مر** **فما** **بی** **زین** **گفتم** **که** **ای** **قوم**
 شما درین شهر امروز که ما می شناسیم گفتند ای شیخ کمان بکنیم که تو بدو بی برستی گفتم من سهل ابن سعدم که درک
 صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله امروزه ام گفته ای سهل عجب است که آسمان خون می بارد و زمین باهل خود فرود میشود
 مؤمنان برای پادشاهین مرزین فرزند محمد مسطح است که از زمین عراق بر سه نیزه پلید بدید فرستاده شد فقلت
وا **عجبا** **بهذا** **دأ** **سوال** **الحسین** **والناس** **یفرحون** **قلت** **من** **ای** **باب** **یدخل** **فاشار** **والی**
باب **یقال** **له** **ما** **سب** **عات** **قال** **فینا** **انا** **لک** **تی** **رايت** **التراب** **ات** **یتلوا** **بعصنها** **بعصا** **فاذا**
لکن **بفارس** **لوا** **عظبه** **دأ** **سوال** **مراتب** **الناس** **وحها** **بر** **سوال** **لک** **م** **فاذا** **اما** **من** **ورایه**
 روایت است که سهل ابن سعد پس گفتم ای دای محمد سر حسین بدید فرستاده می شود و مردم شادان

می شوند کفتم از که آمد در و زده داخل خواب شد پیش راه کرد نه بسوی دری که نه با بساعت گویند گفت که
 بودم که دیدم نشانیها از پی یکدیگر می آید پس ناگهان سواری را دیدیم که سرشبهه ترین مردم بر سواران اسبان
 نشان خود سوار کرده می آید و یک نگاه از پس آن سوارید که در از زمان و به هم که بر سر شتران برهنه بست
 شسته می آید فد نوت من اولاً هم فقلت یا صاحب الله ما یستفعل انما سکنه منت
 الحسین علیه السلام فقلت لها لک حاجة الی فاما رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت
 وسمعت حدیثه قالت یا سهل قل لصاحب هذا الرأس یقل من الرأس ایا مناعنی لستغفر
 الناس بالنظر الیه و لا یمنظر و الحرم رسول الله صلی الله علیه و آله پس نزدیک آمد
 و کفتم ان دختر کبیری گفت من سکنه دختر من علیه السلام ام پس کفتم بسوی من حاجتی داری که من سهل
 بن حرامه را که صاحب است چه چیز باقی ماند من حدیث را شنیده ام گفت ای سهل عامل این سر را بگو که
 سر را از ما دور تر بر دما مردم نظاره آن مشغول شوند بسوی حرم رسول که نظر نکند قال سهل فد نوت من
 صاحب الرأس فقلت هل لک ان تقنی حاجتی و تاخذ منی ادلما تله دینار قال ما می
 قلت تقد مرا رأس امام الحرم ففعل ذلك فد فعلت الیه ما وعدته و وضع الرأس
 فی حقیقه و دخلوا علی یزید فد خلعتهم و کان یزید جالساً علی الشیر و علی دله
 و هو یقول سهل گوید که من آن زمان نزد عامل سر آمد و کفتم ایامی پسندی که حاجت مرا بر آری و از من چهار صد
 دینار بگیری گفت آن چیست کفتم سر را از حرم محترم رسول آورد و بر سر من آنچه دعه کرده بودم دیدم
 آن مؤوم و او سر من علیه السلام در جیبها و دعه آنان هم پیش یزید میبرد رسیدند من هم با آنها و آمد
 و یزید بر تختی نشسته بود در سرتابی فلان بیانون و گهرواشت و کرد و بسیاری از شیخ تریش جمع
 بودند چون عامل ما نزد یزید آمد این اشعار را بخواند او تن دکانی فطیة و ذهباً اما قلت الی
 یحیا یعنی برکن و من شتران مرا از سیم و نه که گشته ایم سره بزرگ اقلت خبر الناس اثنا و ابا حرم

از یلسون الشاکست بهترین مردم را از روی دور و پدیدترین مردم هر گاه که نسب با بیان می کنند قال ابو
 علامت انه خداینا صلوات الله علیه قال وجوت الحائرة منك فامر بفضیلت عمته فخره
 ووضع داس الحسین علیه السلام علی طبق مرزوب و هو یقول کیف دابت فاحد من یزید گفت
 بر گاه دستی که او بهترین مردم است چو کشتی گفت با سید طایفه از تو پس حکم کردن زدنی او که دین سرش بریده
 در سین عبد السلام را شنیدم باین باب بگفت چگونه بی ای حسن قریب الا شنید عن القلاح
 عن جعفر بن محمد عن ابيه علیه السلام قال لما قدم علی یزید بن ابي الحسین بمأدب
 بهر تهمی که او مکتوبات و جوابها فقال هل الشام الحفاة ما داینا بسایا احسن من
 هولاء فمن انتم فقالت سکنه بنت الحسین علیه السلام لحن سببا ال محمد صلی الله
 علیه وآله در کتابت الاسناد از آن امام جعفر صادق علیه السلام و آنحضرت از پدر خود امام محمد باقر علیه السلام
 روایت کرده گفت هر گاه در زیت سید الشهدا علیه تحمست و التنا پیش یزید آید ده شده بد بر من سربو نقد و چادر
 در بوی عام داخل کرده شد ندیس جفا کاران شام بد انجام گفتند که ما بهتر ازین بندها ان ندیده ایم پیش شما از کلام
 سید سینه سینه فرمود ما بندها ان محمد ایام و کلم یکن علی بن الحسین علیه السلام یکلم احدا
 من القوم فی الطريق کلمه واحده حتی یبلغوا الی باب یزید فجع جعفر صوته فقال
 هذا جعفر بن عبد الله الی امیر المؤمنین باللیام الفجره و اجابه علی بن الحسین علیهما
 ما ولدت اه جعفر اشق والوم کوسینه امام زین العابدین علیه السلام کسی آنان کرده شقاوت پر زود در
 راه صوفی زید و کلابی نیکو دانا آنکه بر در یزید رسیدند جعفر او از یزید داشت و گفت که این جعفر بن عبد الله است که نا
 کسان فاجر ان پیش امیر المؤمنین آورده است امام زین العابدین علیه السلام جواب داد که مادر جعفر نا کس ترا از جعفر ترا ده است
 قال السید ثم ادخل ثقل الحسین و نسائه و مرثیة و مرثیة علی یزید مقرون بالی
 فلما وقفوا بین یدیه و هم علی تلك الحال قال له علی بن الحسین علیه السلام انشدک

یا یزید ما ظنک برسول الله لوعاينا على هذه الحالة فامر يزید ما ظنک بالجبال فقطعتم
 وضع راس الحسين عليه السلام بين يديه فراه علي بن الحسين عليه السلام فامر فاكل الروم
 بعد ذلك ابد ابيك بعد ان احوال واقبال حسين در زمان او کسالی که از اقربای او در صعب مانده بود پیش
 در سینه بستند او ده شه زنده پیش یزید همان حال ایستادند امام زین العابدین علیه السلام گفت ای یزید سوگند سرتی
 می در بر که نه مان سوگند بودی اگر ما بایستد حال شاهه سوزی پس یزید حکم کرد تا رسنه را بریدند بعد از آن سر حسین یزید
 السدم را پیش خود نهاد پس حضرت امام زین العابدین آنرا بردند و بعد از آن روز کفر کو سفند کابی خورد و قال ابن عباس
 قال بن الحسين سليمان السلام اذ حلنا على يزيد ونحن اثنا عشر رجلا مغفلون فلما وقفنا
 بين يديه قلت لئنك الله يا يزيد ما ظنك برسول الله لو دانا على هذه الحالة وقا
 فاطمة بنت الحسين عم بنات رسول الله سبايا فبلى الناس وبنى اهل راد منى
 علت الاسوات ابن نكويده که حضرت امام زین ^{علیه السلام} فرمود که مادر مجلس یزید آورده شدیم و مادر زده پس
 مغفل و مطلق بودیم چون پیشش ایستادیم گفتیم ای یزید ترا سوگند خدا می دهم که چه گمان است با رسول خدا اگر ما
 باین حالت سنا به سیکرد و فاطمه دختر حسین علیه السلام گفت که دختر آن سوگند انبیا ان مردم ازین سخن بگریزند
 مردم خانه او بگریستند صدای گریه و آواز بلند شد و قالوا واما زينب فاتها ما راتك اهوت الى
 حياها فشقتها نه يادت بصوت حزين تفرغ القلوب يا حياها يا حبيب رسول
 الله يا بركة و منى يا بن فاطمة الزهراء و سيدة النساء يا بن بيت المصطفى فبك
 والله كل من كان في المجلس ويزيد ساكت و كفتة انه ولكن زينب فاطون زهرا بمنم الكفرت
 پس برآید آن فاطون محترم چون سر برادر خود را دید دست بگیران خود برد و بعد از آن بصدای حزینی
 کرد و بار ایستاد و بگریه را کجا سباحت نه اگر در کای حسین ای حبيب سوگند ای ابن عباس و منی ای پسر فاطمه زهرا
 سیده النبای پسر دختر مصطفی پس به حضار مجلس را بگریه در آورد و یزید خاموش بود هیچ یکفتم شر جعلت

امرأة من بني هاشم في دار يزيد تنادى على الحسين وتنادى واحييا يا سيد اهلنا
 يا بن خديجة يا ربيع الامل والتمنى يا فتى اولاد الالاد عيا فابكت كل من سمعها
 بعد ان زنى الزمان باسمه في در خانه يزيد بود و چون بر حسين مي نوؤند اسمي که در آن وقت
 اهل بیت آنسوس اي فرزند پيغمبر است آنسوس اي مبارک زمان و پيغمبر آنسوس اي کشته اولاد پسر جوانه کان پس
 سامعین از زبان خود بگويانند قال الصادق عليه السلام لما دخل دار الحسين بن علي
 يزيد ادخل عليه علي بن الحسين وبنات امير المؤمنين عليه و عليهن السلام وكان علي بن الحسين
 عليه السلام متينا مغلولا فقال يزيد يا علي بن الحسين الحمد لله الذي قتل اباك امام جعفر
 صادق عديته م فرموده هرگاه سر حسين بن علي را روبرو بيزيد آورند امام زين العابدين در دختران امير
 المؤمنين عليه السلام برود داخل کرده شد و حال آنکه امام زين العابدين عليه السلام با بزرگي و غل بگردن داشت پس
 گفت اي علي بن حسين سپاس مندي را که گشت پدر ترا علي بن حسين فرمود لعنت خدا بر کسی که گشت پدر مرا
 يزيد از اين سخن گشتم آمد و فرمان داد که دلش بزند فقال علي بن الحسين عليهما السلام لعن الله
 من قتل ابني فغضب يزيد و امر بضرب عنقه فقال علي بن الحسين عليه السلام فاذا
 قتلني فبات رسول الله من بردهم الى منازلهم و ليس لهم محرم غيري فقال
 ثم دهم اني سناذ لهم ثم دعي ببر و فاقبل يرد الجامعة من عنقه بيده ثم قال له يا علي
 بن الحسين تدري ما الذي اريد بذلك قال بلى تريد ان لا يكون لاحد علي منه عمر
 يزيد هذا والله ما اردت آن زمان علي بن حسين فرمود هرگاه مرا بگشني پس گيبت که باز دختران رسول خدا را
 بکام اي نشان برود و حال آنکه محرمي براي شان خبر از من نيست پس بيزيد گفت که تو خواهی برود انهارا بکام نهی
 انرا بعد از سوزاني طيبه و متوجه سوزان کردن طرق کردن او بنات خود کرد و بعد از آن از او گفت که اي علي بن حسين
 بيداني که من باين کار چه در او دارم گفت بلي بخوابي که منت ديگري غير از تو بر من نباشد بيزيد گفت بخدا همين راه

کرده ام بعد از آن گفت ای عی بن حسین مصیبتی که در نفس شمایان رخسار پیدا بسبب معیانت و نافرمانی شماست
 ثم قال یزید یا علی بن الحسین علیه السلام ما اصابکم من مصیبه فبما کنت ایدکم فقال
 علی بن الحسین عمک ما هذه الاية فبما نزلت انما نزلت فبما اصاب من مصیبه فی الادر
 ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبواها ان ذلك علی الله لیسر لکیدا تا سوعلی ما
 فاکم ولا تفرحوا بما انکم فحین الذین لاناسا علی ما فاتنا ولا نفرح بما اتینا منها پس
 امام بهام زین العابدین علیه السلام گفت چنانکه این آیت درباره ما نازل شده مگر این آیت ما اصاب من مصیبه
 الحی یعنی نه سبب مصیبتی در زمین شما مثل جنس مطرد نعلت باست کی میوه و دانه در ذات شما مثل نم اولاد و ما نم
 عزیزان مکران در لوح محفوظ مشیت و مذکور است پیش از پیدا کردن نفسها هر آنچه انبات این با وجود کثرت بر خدا
 آسان غیر دشوار است و کردم این را تا محزون و اندویناک نشوید بجزیرگی از لغتهای دنیا از است ستمها و است
 و شاد و نشوید بجزیرگی از آن بدست شما آید پس تا نم که بسکین می شویم بر چیزی که از دست مای رود و شاد نیستیم
 چیزی که بدست مای آید و لما وصفت الروم من یدی یزید و فیها دامن الحسین عم قال ما انا
 وهذا الا كما قال الحسین برگاه سره ای کشکان پیش بزید بنیاده شده در آن سره ای حسین علیه السلام
 بود آن معون گفت حال من با این کس چنان است که حصین گفته ای قومنا ان ینصفونا فالصفت
 قواضی ایما تانا تظنر الدما انکار کرد قوم ما که انصاف کنند از خود با ما پس انصاف کرد ز شیعه
 خون چکان که در دست ما بود نه یفلقهن هاما من اناس اعزنا علینا و هم کالوا اعق و
 اطلما شکافتند سره ای مردمانی که بزرگ بودند نزد ما و حال آنکه بودند انها ما فرمان دستمگر فقال عی ابن الجهم
 بهام حسب الطف ادنی قرابتی من ابن ذی العبد ذی النسب الوعل سمیه ^{نسبها}
 بعد اخصی و بنت رسول الله لیست بذی نسب ان زمان یکی من حکم گفته بر آینه سرای بزرگ
 که با قریب تر از زوی قرابت این پس زیاد غلام صاحب سینه تبا و خوار اند نسب سینه بقدر سنگریزه با شند فظیف

یزید علی صدر عی بیله پس یزدست بر سینه کی زد شرمدا یزید لعنه الله یقضیب خیر زان فجعل
 نیت به ثنا یا الحسین علیه السلام و اقبل علیه ابو بردة الاسلمی و قال و یلک با یزید
 انکت بقضیک ثغر الحسین ابن فاطمه اشهد لقد دایت البقی ۲ یرشف ثنا یا ه و ثنا یا
 اخیه الحسین یلیر بها السلا و یقول شما سید اسباب هل الجنة فقتل فاقلکما ولعنه
 و اعتدله جهنم و سادات مصیرا فغضبت یزید و امرها حواجه تجبا و جعل یزید تمتمل
 بابیات الزبیری بعد از آن ملعون چوبی از بیم طلب نمود از ابرو دندان مبارک حسین علیه السلام
 می زد که درین اثنا ابو بردة اسلمی آمد و گفت ای یزید بردندان حسین بگردد گوشت فاطمه زهرا چوب میزنی کوهی سیدم
 که من پیغمبر خدا را دیدم که دندانش و دندان برادرش حسین علیه السلام را می بکشد و میگفت شما سردارانان اهل
 بهشت هتند عذاب کشد قاتل شما را و لعنت کند او را و میا که داند او دوزخ را که بازگشت بدست با زمین سخن
 یزید چشم آمد و فرمان داد که او را بر زمین کشان بیرون کنند و به تنهایی زبیری شاعر مثل زولیت امت میاخی
 بیدر شهل و ا جزع الخبزج من وقع الاسل کاش بزرگان ما که در بدر نشسته اند می دیدند
 بیتابی بنی خنزرج را از امتادن نیزه فاحلوا و استهلوا فرحانم قالوا یا یزید لا نسل یس آواز
 بلند میکردند و از هتادی بانک می نمودند بعد از آن گفتند یا یزید دستهای مثل مبارک خیزینا هم برسد و مثلها
 واقمنا مثل بل فاعتدل پس انبارا جزای بدر مثل آن دادیم و قائم کردیم ضرب ما نند بدر پس
 بر شدت من خذف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل از بنی خذف اگر انتقام
 نگیرم از فرزندان محمد خنیر را که با بزرگان کرده فی الاحتجاج و تمادات زینب بنت علی ابن
 ابیطالب و امها فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله یزید ایضاب ثنایا
 الحسین علیه السلام بالحصرة فقامت و قالت الحمد لله رب العالمین و صلی الله
 علی حبیبی سید المرسلین صدق الله سبحانه کذالك یقول در احتجاج است که هرگاه یزید

که سببی بی صده کی بود من سر سبز چهره جویت من رسولک لایزال است بر سر او بر سر آن نفس
 حسین عیسیٰ قدم بوی بر سر است وقت بایس بر عذای را که برود کار و ایمان است در و بر حد من که محمد مصطفی
 سرور ایران است راست گفته حد ایس سرور که من از فراید لشکره عاقبتک الذی بر اسمع السوع ان کذبوه
 با بابت الله و کافوا بها یسینها و ان بعد از آن شد عذاب جسم انجم کسانیکه بر او کرده اند انهای خود بسبب
 تکذیب آیات و آثار خدا و استغناء آنها بان الطمت یا یزید جن اخذت علينا انظار الارض
 وصیفت علينا آفاق السماء فما یجملک فی اسناد الذک ولساقی الیک سوقه فی قطار و ان
 علینا ذوا اقتدادان بنا من الله هو انا وعلیک منه اگرامته و انسانا وان ذلك لعظم
 خطوک و جلالة قدرک فتوح الله و نظرت فی عطعک تضرب احد ریک فرحاً
 و تنفض من ریک مرجاحین را این الیه مالک مستوثقه و الا مور لیدان منسقام و
 صفالک ملکتنا و خلصک سلطانتنا فمهلا مهلا لا تطش جهلا انبت قول الله
 که اندازی ای یزید بر گاه گرفتگی بر ما تو ای زمین را از منک کردی بر ما اطراف بلاد را پس از برای تو اسیر دوانت
 و خواری شدیم دیسوی تو در قطب خدبان انده کشیم و تو بر ما صاحب اقتداری که بر ما از خوارا می و دولت است
 و بر تو از جهان و کرامت و این بسبب عظمت و جلالت قدرتت پس تحریر کردی دعوی خود پسنداری نمودی بر
 شاهنای خود را از سرور و می افشانی بر منای نمود را از کبر و عجز در وقتیکه دیدی دین را برای خود استوار و حکم
 و کارهای خود را منسق و منظم و حیکه صاف شد برای تو ملک و خالص شد برای تو سلطنت ما پس باش باش از یاد
 یک مشو آیا فرموش کردی قول خدا را و لا الحسن الذی بر کفر و الامان علی لهم لیزاد و اتعا
 وله عذاب مهین و کان بیکانی که کافر شده بهت داد نم از برای آنها بهتر باشد بهت سنتم
 آنها را مگر زیاده کنند انم و نا فرمائی را خدا را و برای آنها عذاب حاکم کننده است امن العدل بالطلاق
 تحذیرک حوا یرک و سوقک نبات رسول الله سبایا قل هنک سیتورهن و ابلیت و جو

مهمن یجد و بهن الاعل من بلد الی بلد و لیستشرفن اهل المناقل و یبذرون
 لا اهل المناهل و یصغفح و جوهن الفریب و البعید و الغائب و الشہید و الشریف و
 الضعیف و اللاتی و الرفیع لیس معهن من جلالهن ولی ولا من حماتهن حمیم آیا از عالت نسبت
 ایستاد ای سبطتقا ساین جبرایر خود ادا سیر کرفتن تو دختران رسوخدا را در حالیکه دریدی پردای اینها را و
 نام کردی رودای اینها را می ماندند دشمنان اینها را از شهری شهری میدیدند اینها را بیجان و طایر کرده میشدند
 ای برای مردم بازاریان نظری کردند در صغفای رودای اینها قریب ، بعید و غائب و حاضر و وضع و شریف و ادلی
 الی خود بایست از مردان شان و الی و نه از جایان شان دوستی عتوا منک علی الله و حجود الرسول
 الله و دفعا ما جازیک من عبد الله و لا عزه منک و لا عجب من فعلک و الی یوحی من لفظ فوه الی
 الشہداء و بنت حمه بل طام السعداء و لصب الحراب لیل الانبام و جمع الاحزاب و شہر
 الحراب و هر التیون فی وجه رسول الله اسئل العرب حجودا و انکوهم رسولوا و اطهرهم
 له عدوانا و انما هم الی التور کفرا و طعینا سبب نافرمانی و یعنی تو مرصدا را در حجود و انکار تو مرصوخدا را
 در کتبت در کردن نوشته بعد مرا محمد مصطفی او نیست عجب از تو و نه از فعل تو چگونه امید خبر داشته شود کسیکه پیش
 جگدای ستمیدان را کبیده انداخته باشد در گوشت پر سفت از خون سیدان روئیده و بالیده باشد و جنگ از سردار
 برسد اجمع کرده باشد و شمشیر بر روی پاگان کشیده باشد و تیغها در روی رسوخدا جنبانیده باشد شدید
 نیت اینها از روی حجود و انکار و سنگترین اینها بر سالت رسول مختار و طایرترین اینها با او از روی ظلم و عدوان و ناکار
 برین اینها باشد از روی کفر و عیان الایاتها نتجه و خلال الکفر و صب یجر جرفی الصل و لقتلی بومر
 که و فلا یستطاع فی لغصنارک اهلین من کان نظره الینا شقاقا و شنانا و احنا و صننا
 نظره کفره برسوله و یسعد ذلک بلسانه و هو یقول فرحاً یقتل ولده و سی ذمایتہ غیر محرم
 و لا مسعظم را گاه باش که این همه نتیجه سرتیهای کفر است و کینه ایست که در سینه تو بسبب کشتن جنگ بر تو شد

پس تا خیر نخواهد کرد در بعضی عداوت با اهل بیت رسالت کسی که نظر اوسوی با ازاره خلافت و بعضی دشمنی و کینه باشد
 و کفر خود را با پیغمبر خود ظاهر کند و این زبان خود بسیار غایب و از شادی قتل فرزندان و امیران عترت او بی باکانه
 گوید لا اهلوا و استهلوا فرجا و القالوا با یریل الا نشل یعنی کشکان بر دریا ضری بودند دست به دست
 حال که طارا هر آینه بانگ میکردند و صدا از فرج و سر و ریلندی نمودند و میگفتند ای یزید دستت خلی مباد و منجیا علی
 بنیایا الی عبد الله و کان مقبل رسول الله صلی الله علیه و آله تنگتها بوجهه لعمری اقلد
 کلامت القرحة و استالت الشاء فتنه با دافکت و مرید شباب هل الجنة و این بعضی
 العرب و شمس ال عبد لمطلب و هفت با شیخک و تقربت بدمه الی الکفره مرابسله و ک
 و متوجه و نما بنای حسین سپه گاه رسو کنما بوده بود و او را بر روی خود سقوطی نمود هر آینه زخم من تازه گشت و ابروی
 من شکست بسبب کفن تو زمین سردار جوانان اهل بهشت را و فرزند امیر عرب را و اقباب ال عهد منان را و بزرگان
 خود آواز دادی و کون اوسوی کا زمان اسلاف خود نزدیک و نظر مستی نمر صرحت بند آو و لعمری قنا
 دیتهم و لو شهد و ک و و شیکا لشهل هم و لن یشهد و ک و لتود یمنک اما دعمت سلب
 ک عن هرقها واجبت امک لرحمک و اباک لم تذلک حتی یصیر الی سخط الله و محاصمک
 رسول الله بعد از آن بانگ کردی و هر آینه تنبائی حاضر شدن آنها نزد خود کردی و او از دادی که کاش آنها حاضر
 می شدند و قریب است که حاضر شدی نزد آنها و هر که آنها نزد تو حاضر نخواهند شد هر آینه دست داشته چرا چشده دست
 تو چنانکه کان کردی دستهایت از مرفق شل با دو کاش دست میداشت مادر تو که ترا در شکم گذاشتی و پوست
 میداشت پدر تو که ترا نزدی تا باز گشت تو بسوی چشم خدا حضرت رسو که گشتی اللهم خطبنا و استقم
 مرطبا لنا و احلل غضبک بمن سفک دماءنا و نقض ذماننا و قتل حمالنا و هتک عنا
 سعد فلنا و فعلت فعلتک التي فعلت و ما قریت الاجلدک و ما خوزت الاحمک ضایاک
 حق ما را و انتقام ما را بجز سگم ما فرود آید چشم خود ما بر کسی که ریخت خون ما را و شکست عهد ما را و بگشت حایمان ما را

و در پی مردی مارا کردی کارسرا که کردی و ز بریدی مگر پوست خود و نه دودختی مگر کشت خود را و ستود علی
 رسول الله صلی الله علیه و آله بما حملت من ذنبه و انتقلت من حماسته و سفکت من
 ذمته عترة و حمته حیث جمع به سملهم و یلمر به شعشهم و یتقم من ظالمهم و یخن
 لهم حقم من اعدائهم فلا یستفرک الفرح بقتله در دواست که وارد شویم بر سر سوگند بزرگ که از اولاد
 او برداشتی دینک حرمت حرم او که در سب و خوینهای فرزندان او بگردد و بگردد بانی که حسیع کند خدا با او پراکنده
 آنها را و انتقام گیرد از ستمکاران آنها و ستاند حق آنها از دشمنان آنها پس بسبب خونریزی او شادی ترا از جاره نزدولا
 تحسین الذی یقبله فی سبیل الله اسواقا بل احياء عند ربهم یوزقون فمرحمن بما
 ایهم الله من قبضه و حسبك الله و یتاوینا کما و بر رسول الله حسیما و جبرئیل طهیرا و
 سیعلم من تو اعدک و سنلتک من رقاب المسلمین یئس للظالمین بول لا و ایتکم شر ما کانا
 واصل سیلا و کمان کن کشت را که کشته می شوند در راه خدا مردگان بلکه آنها نیز در پروردگار خود با زنده اند و زنده
 داده میشوند و با آنچه خدا آنها از فضل خود کرامت فرود داده است و در بسبب اینست تعالی برای انتقام تو خداوند
 و حاکمی در رسول خدا رضی و جبرئیل یعنی و زود خواهد دانست آنکه ترا اختیار داده و بر رقابت مسلمانان تارستان
 جزای ظالمان بر ست و کدام شما بدتر گمراه شریست و ما استغفاری قد دك و لا استغفاری
 تقریعت تو همالا لاجتماع الخطاب فیک بعد ان ترکت عیون المسلمین به عبیری و
 صد و رهم عند ذکره حرین فلك قلوب قاسته و نفوس طاعیه و چشم
 محشوة بسخط الله و لعنة الرسول عیش فی الشيطان و بخرخ و من هنال و متلك
 ما دراج و نهفن و من خیر بیننا تم قدر ترا و بزرگنی شمارم سرزنش ترا به تو بهم اینکه تاثیریه کند
 در تو خط سب بعد از آن که چشمهای مسلمانان را اشک ناک ساختی و سینه های آنها را بکام ذکر حسین
 لقب کرده کردی پس در پای شما قساوتی دارند و نقشهای شما طاعنی اند و چشمهای شما از خشم خداوند

رسوخند پسته بر آینه اشیا به استیبت دران سبطان و بچه بر آورده و ازین جا منت شل تو که حرکت نموی
 و پرو ز نور فایز کالجب لقتل الا لقیاء و اسباب الا بسبار و سلیل الا و حیاء باید الی الطلاق
 الجنیة و نسل العذرة الی غیره تنطف الكفیر من دمها و مشب احوالهم من الخمر من اللجست
 الزاکیة علی حیون الصاحیة تنابها العیال و لغیرها الله علی یسیر سراپا نمیب کشته
 شدن اقیان و اولاد بین و نسل او صیاب دست اسیران با پاک از آورده رسوخند او دست نسل از ایسان نما
 لیران کفهای شان از خونهای او در نخیس بشود و درین ای شان از خونهای او در نخین می شود و درین
 ای شان گوشت ای مایه میاید و بر آینه تنهای پاک بر زمین بی سایه افاده از پیالی می آیند بر در کان
 و پوشیده مبد از او پاکف بچکان فلین اکتان تنه مغفما لتیقا و شیکا مغرما حین لاجد
 الا ما قلد متید الی و ما الله لطلا مر للعبید و الی الله المشتکا و المعول و الیه الملیح
 و الموقل پس اگر حیا م ما است سالت در مقام عننت الکاشنی دست بود و نسیم برابر افراشتی هر آینه
 قریب است که این را محض عزانت وانی و قند بر آرای آن هر که نشوایند و به مواجده آن گرفتار شوی چنانکه
 منای در احصا که پیش کرده در انرا دستها تو در عیقت خدا ظلم کنند بر بندگان و بسوی او ست شمایست
 و اعی را داد است پناه و امید کاه ما شکر بد گدانت و اجهد جهل ک فوالذی شرفنا یا لوجی
 و الکتاب و النبوة و الا تمنا لکی یا لک امدنا و لا تبغ عاشقا و لا تقو ذکونا و یروا حصن
 عنک عادننا و هل دانت الا امل و ایامک الا عد و جمعک الا بد دیومرئاد
 الا العن الله الطالمر العادی بعد انان فرید کن مکریرا که با ما خوا می و سعی و کوشش خود را تمام
 پس بجای که مشرف ساخت با ا بلیت عالت ابومی و کتاب و نبوت و بجایست کوا بی یاقت نهات
 ما با کوا بی رسید بنجایت ما و نحو کوا بی کرد و ذکر ما را و دفع کوا بی کرد از خوردنگ ما را و نیست رای تو صغیر
 ایام تو کمر روزی چند و جمعیت تو برایشان روزی که منادی ندا خواهم داد که لعنت کند خدا طاهر و باغی را و الحمد لله

الذي حاكم لا وليا له بالعادة وختم لا وصياؤه ببلوغ الارادة نقلهم الى الرحمة
 والراحة والرضوان والمغفرة والمشرق بهم غيرك ولا ابتلى بهم سوالك ونسلكه ان
 يكمل لهم الاجر وجزل لهم الثواب والآخر ونسلكه حسن الخلافة وجميل الاثابة
 انه وحسبم وددو فقال يزيد وشكر و سپاس مرخداي را كه حكم كرد براي اوسياي خود به سعادت و فخر
 براي اوسياي خود به بلوغ ارادت در آورد و اونها را در سادت و رحمت و رضوان و مغفرت خود و شكر بر تو بگفت
 و شقي شدي بسبب عداوت و خونريزي اونها و تو مبتلا و گرفتار شدي بقتل و الا انت اونها و سوال مي كنيم از خدا كه كامل
 كرده براي اونها اجر را و بسيار كرد اونها براي اونها ثواب را و میخواهم از خدا خلاصت حسن و بازگشت جميل را بپرآيينه
 او رحيم و دود و دست بس بيزيد گفت يا صخرة جلم من صواع ما اهلون الموت على التوايح ابي
 كه ستوده ميشود و از با كك كننده كان چه آسان است موت بر تو چه كران المصيد ثم قال لعلي بن الحسين عليه
 السلام يا بن حسين ابوك قطع رحمي و جهل حقي و نادعني سلطاني فصنع الله ما قد
 رايت فقال عليه السلام ما اصاب من مصيبة في الارض و لا في الفسك الا في كتاب
 من قبل ان نبوعها انت ذلك على الله ليس برويت سيفيد است كه بعد از ان بزيه به علي ابن حسين
 عليه السلام گفت اي فرزند حسين پدر تو قطع رحم من كرد و حق مرا ذمه بوش نمود و حضورست كرد با من در سلطنت
 من بس جزا داد او را حنذا جزاي كه ديدي پس نام عليه السلام به را خواند كه ترجمه ظاهران اينست اي برسيد بصيتي
 در زمين شما مثل حس آب دكي كياه ميوه دند و در ذاتهاي شما مثل غم اولاد و ماتم عزيزان مگر در لوح محفوظ
 مقدر و مکتوب هست پيش از پيدا كردم نفسها را بآيد اين اثبات با وجود كثر است آن بر خدا آسان غم
 دشوار است المناقب فقال علي ابن الحسين عليه السلام يا بن مجويه و هتد و صخر لم
 نزال النبوة و الامر لا بالي و اجلادي من قبل ان تولد كان جدي علي ابن ابي طالب
 في يوم يدروا و احدا و الاحزاب في يده اية رسول الله و ابوك و جدك في ايهما

رایات الکفادر در کتابت است که بعد از آن امام زین العابدین علیه السلام فرمود ای پسر معاویه و منزه صخر
 همیشه بوده است نبوت و حکومت برای ابا و جد من پیش از آنکه در وجود الی جد من علی بن ابیطالب جنگ بود
 و غراب را بت رسول خدا و در دست داشت و پدر و جد تو را بت کاوان و در دست داشتند شمر قال علی
 بن الحسین و یلک یا یزید انک لوقفا رای ما ذاصنعت و ما الذی ارتکبت من اینی نهل
 بیتی و اخنی و عمومتی اذا لهربت فی الجبال و افتزنت الترماد و دعوت بالویل و التوبان
 یكون داس الحسین ابن فاطمة و علی منصوبا علی باب مدینتکم و هو و دیعة رسول
 صلی الله علیه و آله فیکم فابشر بالحدی و الندامه عدا اذا جمع الناس یوم القیامة
 پس آن زمان امام زین العابدین علیه السلام گفت که وای بر قوای یزید اگر می دانستی که چه امر غلیظ کردی در حرب
 چه امر تشیع و سکر از پر سن و ابدیت من و برادر من و علمهای من شعی هر آینه بگریختی و در کوهها تنگ خاکستر را از تو
 ویل و سلاکی را از بلند کردن حسین فرزند فاطمه علی بر دره بند و حال آنکه دو بیعت رسول بود میان شما پس
 مژده باد تر بر سوای و ند است هر گاه فراهم آمد خدا مردم را در روز قیامت قال المدائنی فلما نهست
 السجاء الی النبی صلی الله علیه و آله عصب یزید و قال الجلاوزقه ادخله فی سبیل
 لبستان و اقله و اد فنه فیه فدخل به الی اللتان و جعل یخبر و التبی د بصلی فلما
 هم یقتله ضربته ید من الهوام فجز بوجهه و شفق و دهش فراه خالد ابن یزید و
 لیس بوجهه بقیه فانقلب الی بیه و قض علیه فامر بدفن الجوار فی الحضرة و
 الملاقه و موضع حیس زین العابدین علیه السلام هو الیوم المسجد مدائنی کوید هر گاه
 حضرت سجاد نسب حذر از پیغمبر خدا را سینه یزید بگشتم آمد و بیچاره خود گفت بفراین و درین باغ و بگشتم
 زیر خاک پنهان کن پس سباده او را باغ برد کنده حضرة آغاز کرد و سجاد علیه السلام نماز گزاردن شروع کرد و
 بر گاه نصد گشتن کرد گشتی از هوا پدید شد و زود او را تا قبر روانتاد و بانگ برداشت و خیره گشت چون خالین

یزید اور اس کے دید بسوی پر برکتش عاجری بروی راند حکم داد تا سپا در جهان حقیر بنیان کردند و امام را
 کردند در آن روز زندان امام علیه السلام مسجد بود دعوات التوا وندی روشی انه لما حمل علی بن الحسین
 علیهما السلام الی یزید هم یضرب عنقه فوقه بین یدیه وهو یكلمه لان یتخطفه
 بکلمه یوجب قتله و علی عینه حیث یکلمه و فی یدیه سحاة صغیرة یدیرها باصابعه وهو
 یکلمه فقال له یزید اکلمک وانت حسنی و یدیر اصابعک بسحاة فی یدک فکیفیو زک
 در دعوات را ندی است که هرگاه امام زین العابدین علیه السلام پیش یزید آوردند خواست که بکشند پس ایستاد کرد
 او را در برابر خود و حرف یزد با او و عرضش آن بود که بخو حسرتی از زبانتش برآید که موجب قتل او شود و امام او را جواب داد
 بخوی که کلام میگوید با او در دست امام سجد کوچکی بود به انگشتان بی سر و پند و حرف با یزید زد پس یزید گفت من با تو
 کلام میگویم و تو مرا جوابی دهی و به انگشتان خود سجد کردی و این چگونه روا باشد فقال محمد بنی ابی عن جلی
 انه کان اذا صلی العداة و اشغل لا یتکلم حتی یأخذ سحاة بین یدیه فیقول لیس یأذ علیه السلام
 فرمود پدرم از جد من روایت کرده که هرگاه از نماز با عباد و فارغ نماز شدی و نماز نفل کردی یا کلام کرده ای تا آنکه
 سجد و دست گرفتی و این دعا خواندی اللهم انی اصبحت استجک و امجدک و احمک و اهلک
 بعد مما ارید به سلحی و یاخذ السحاة و یدیرها وهو یتکلم بما یرید من غیر ان یتکلم
 بالتسبیح یعنی حدادند صبح کردیم و تسبیح تو و تحمید تو و تحمید تو و تهنیل تو و تسکیم بعد و چیزیکه بگردانم سجد خورا پس
 بگرفت و بگردانید کفتی هر چه خواستی و بزبان تسبیح کفتی و ذکر اذک محتسب له و هو جزء الی ان
 یاوی الی منزله فاذا آوی الی منزله قال مثل ذلك و وضع سحاة تحت راسه ففی
 محسوبة له من الوقت الی وقت ففعلت هذا اقتداء عیادی فقال له یزید انت
 اکلم احد منکم الا و حسنی بما بعد و به و امر باطلاقه و گفته که این سجد و محسوب خواهد شد
 نزد خدا و چنین سجد را بگردانید تا جابر جامه خواند و هرگاه پہلو بر جوار کلاه بنایدی همان بخواند و سجد را

زیر سگداشتی و آن محسوب بود برای او از یک وقت تا وقت دیگر و من در گریه شدن این سگ را ابتدا به محمد فرزند
 یکنیزه گفتم من با کسی که از شما غنی میگویم او جواب بر منی و به پختنری و حکم داد بر ثانی او روی المفید
 و نزدیکاً بعضه قائلت فاطمه بنت الحسین علیه السلام و لما جلسنا بین ید ید یزید
 لنا فقام الیه دجل من اهل الشام احرر فقال یا امیر المؤمنین هب لی هذا الجارية
 یعنی و گفتمت جاریه و صیئة فارعدت و ظننت ان ذلك جایز لهم فاخذت بثیاب
 عمتی ذینب و گفتمت ان ذلك لا یكون فاطمه دختر حسین را روایت کرده که چون پیش یزید
 بنسبم رحم کرد بر ما مردی از مردم شام سرخ قام بر خاست و گفت ای امیر المؤمنین بخش مرا این عاریه را و مرا
 داده کرده بود و من دختر بی تابان رو بودم پس لرزیدم و گمان بردم که این جایزه است برای آنها پس جابه غم
 زینب را بگو فتم او رید است که این کار شدنی منت فقلت عمتی للشامی کذبت والله ولومت
 والله ما اذ لك ولا له فاستطاع یزید غضنا و قال کذبت یا عدو الله فقلت انت
 امیر نشسته زنا اما و نقم سلطانک فعاد الشامی و قال هب لی هذه الجارية فقال له
 یزید اغردی هب الله لك حتفا قاحیا پس عمره من ثانی گفتم دروغ گفتمی بخدا که اگر بپرسد
 تو هم ترا پیدا نشود و نه او را یزید ازین سخن بگفتم آمد و گفتم ای دشمن خدا زینب گفت تو که امیری دشنام میدی
 از ظنم و تبه میکنی بتو گفتم خرد پیشانی باز گفتم که این عاریه را بمن بده یزید گفت یکسو شو خدا ترا امیر اندو
 بچشم رساند و فی بعض الكتب قالت ام کلثوم للشامی اسکت باللع الرجال قطع الله لك
 و اعیمی عینک و ابیس یدیک و جعل النار مثواک ان اولاد الإبیاء لا تلو
 نون خلد مقلا و اولاد الاعیاء قال فوالله ما استتم کلامها حتی اجاب الله
 دعاها فی ذلك الرجال فقالت الحی لله الذی جعل لك العقوبة فی الدنیا قبل الآخرة
 فهذه اجزاء من متعر من حرور رسول الله صلی الله علیه وآله و در بعضی از کتب آمده